

# غَتِّ وَ سَمِينِ دَرِبَارُهُ

# أَفْصَحَ الْمُتَكَلِّمِينَ

جویا جهانبخش

پژوهشگر حوزه ادبیات و دین



مق ۲

زنده یاد افشار نیز بعمد بدان تصریح کرده است - موضوع را بررسی نمی کند. (ب) شادروان حبیب یغمائی در گزارشواره ای که از همکاری خود با زنده یاد محمدعلی فروغی در تصحیح آثار سعدی و جز آن به دست داده است، نوشته: «نسخه ای از گلستان بود متعلق به ابوالحسن بزرگزاد اصفهانی، که در صفحه اول آن عبارتی است که در زمان شیخ نوشته شده. ... به هر حال نسخه ای است بی مانند و معتبر و کم اشتباه.

در اردیبهشت امسال (۱۳۴۳ ه. ش.) که سفری به شیراز اتفاق افتاد، آن نسخه را دیگر بار زیارت کردم. ایرج افشار چند صفحه اش را عکسبرداری کرد. گفتند که آقای دکتر کاظمی آن را خریده و به مزار سعدی تقدیم داشته.» (ذکاء الملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰، ص ۳۰۹ و ۳۱۰).

باز مرحوم یغمائی، در مقالتی در یادکرد از معتبرترین دستنوشتهایی که در مشارکت با زنده یاد محمدعلی فروغی، در تصحیح گلستان به کار برده اند، نوشته است:

«نسخه گلستان از بزرگزاد اصفهانی که در صفحه اول آن نوشته شده از روی خط شیخ استنساخ شده. این دعوی را شاید نتوان پذیرفت ولی به هر حال نسخه ای است بسیار معتبر و با ارزش. این نسخه را در اردیبهشت امسال مجدداً در شیراز زیارت کردم و گفتند که جناب دکتر کریم فاطمی خریداری و بر بقعه شیخ سعدی وقف کرده است. از صمیم قلب به دکتر فاطمی دعا کردم و امیدوارم این نسخه نفیس در مزار شیخ سعدی محفوظ ماند.»

می نویسم:

تصویر نسخه بزرگزاد - بحمد الله و مئنه - هم اکنون به دست ماست، و هر چند بحث و گفت و گوی از آن را مقامی و مقالی فراخ تر باید، از تذکار چند نکته گزیر نیست:

۱. آنچه در صفحه اول نسخه آمده، بر روی ترقیمه ای مثلثی شکل است که از بن معلوم نیست متعلق به همین نسخه باشد؛ چه، ترقیمه را از جایی بریده و بر روی این ورق چسبانیده اند. از کجا و از کدام نسخه؟ ... خدا می داند.

۲. در این ترقیمه به هیچ روی گفته نشده است که دستنوشته از روی خط

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي من علينا بمحمد نبيه - صلى الله عليه وآله - دون الأمم الماضية والفزون السالفة

## ۱۰۸. رونوشت های دستخط سعدی

در میان بزرگان تراژ نخست فرهنگ و ادب ما، کمتر کسی است که نسخه آثارش به کتابت خود وی به دست ما رسیده باشد. نسخه هایی هم که بصراحت رونوشت دستخط مؤلفان و مصنفان بزرگ باشد نادر است.

در میان دستنوشته های آثار سعدی، نسخه هایی هست که رونوشت نسخه اصلی پدیدآورنده قلمداد شده یا حتی ادعا شده است که به خط خود سعدی است!

بی هیچ گمان، وقوف بر این چون و چند نسخه ها از برای عموم دوستداران میراث های کهن ادبی فارسی و خصوص پژوهندگان آثار سعدی گیرائی فوق العاده دارد، و از برای هرگونه اهتمام جدی به تصحیح و طبع آثار شیخ شیراز هم البته ضرور است.

در اینجا پاره ای آگاهی های راجع بدین مقوله را که از مواضع متفرق یادداشت کرده ام، با افزونه های خویشتن، می آورم:

ألف) نسخه پژوه فقید، زنده یاد استاد ایرج افشار، در بحثی مقدماتی در باب طرح کتابشناسی سعدی و حافظ، گفته است:

«... غزلی از سعدی ... بر پشت ورقی از نسخه خطی بسیار پاکیزه و خوشخط از شرح ایشاورت ابن سینا (اگر اشتباه نکنم) دیدم. این غزل رقمی دارد از این قبیل که کاتب غزل، خود سعدی است. ... این نسخه به آقای فخرالدین نصیری آمینی تعلق دارد اما چون خط سعدی شناخته شده نیست حکم بر این که آن غزل برآستی به خط سعدی و یادگار آن شاعر باشد بسیار دشوار است. ...»

(مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی، به کوشش دکتر منصور رستگار، ج: ۳، ۱۳۵۷ ه. ش.، ص ۸).

بی تردید تعلق آن نسخه به بیت مرحوم «صدرا الأفاضل» - که گمان می کنم



سعدی استکتاب گردیده.

متن ترقیمه از این قرار است:

«فَرغَ مِن تَسطِيرِ كِتَابِ الطَّيِّبَاتِ قَائِلَهُ الْعَبْدُ الْفَقِيرُ الْحَقِيرُ الْمُسْتَجِيرُ بِعَفْوِهِ تَعَالَى [كذا]، مشرف ابن مصلح السَّعْدِيُّ - غفرالله له - فِي غَرَّةِ ذِي الْحِجَّةِ لِسَنَةِ اٰحَدِي [كذا] وَ سَتِيْنِ وَ سَتْمَانِهٖ؛ وَ الْحَمْدُ لَوْلِيْهِ <sup>(۱)</sup> وَ الصَّلٰوةُ عَلٰى بَنِيهِ».

این متن، اگر مجموع و مژور نباشد، یا خط خود سعدی است - آن سان که بعضی ادعا کرده‌اند (سنج: سعدی را بشناسید، علی نقی بهروزی، ص ۱۲) - و یا «حکایت» خط و مکتوب وی (که در میان رونویسگران قدیم بسیار شایع بوده است).

تصویر این ترقیمه، در سعدی نامه (۱۳۱۶ هـ. ش.، میان صفحه‌های ۶۲۴ و ۶۲۵)، و سپس در سعدی را بشناسید بهروزی (ص ۱۲) چاپ و منتشر شده است. ۳. نسخه بزرگ‌تر شامل گلستان است و اندکی از دیگر بخشهای کلیات، و تازه در همین اندازه ناتمام نیز به نقص و افتادگی معتدیه دچار است و شماری از اوراق گلستان آن بگلی نونویس شده؛ آن هم به قلمی بسیار متأخر. متن آن هم زدوده از نادرستیهای واضح و چشمگیر نیست.

با این همه، نسخه مهم و با اعتباری است، و بی‌گمان از برای تحقیق در متن گلستان باید مطمئن نظر باشد.

الغرض، مرحوم «ذکاء الملک» ثانی، محمدعلی فروغی، را در اصل اعتقاد و اعتماد بدین دستنوشته (سنج: کلیات سعدی، چ امیرکبیر، صص ۲۶، ۲۲)، مُحَقِّق و مُصَيَّبِ تَوَانِ شَمُرْد.

چ زنده‌یاد استاد مَلِكُ الشُّعْرَاءِ بهار در یکی از مقالاتش از دو دستنوشته کهنه کلیات سعدی یاد کرده است و گفته: «یکی ... [در] هفتصد و پانزده (یا: بیست و پنج) - درست به خاطر ندارم - نوشته شده و نویسنده [= رونویسگر دستنوشته] گوید از روی خط سعدی نوشته است. ... [این نسخه] متعلق به کتابخانه آقای دکتر لقمان ادهم است ...»

(بهار و ادب فارسی، ۱/۳۰۶).

شادروان حبیب یغمائی یک جا، در یادکرد از نسخه‌هایی که در تصحیح آثار سعدی به کار برده‌اند، نوشته است:

«نسخه بوستان و قسمتی از غزلیات، متعلق به مرحوم دکتر لقمان الدوله‌ی ادهم که در سال ۷۱۸ کتابت شده، یعنی بیست و چند سال بعد از سعدی.

روزی با مرحوم فروغی که عصای خود را بر دوش می‌نهاد، و ملازم راه می‌سپرد، به منزل دکتر لقمان الدوله رفتیم و کتاب را به امانت گرفتیم و من پس از چند ماه کتاب را برگرداندم و یادداشت فروغی را واپس گرفتم.

از آقای دکتر علی‌قلی لقمان ادهم چندی پیش جوایبی آن نسخه شدم. با کمال تأسف فرمودند که از میان رفته. من نیز افسوس خوردم که برخلاف میل دکتر چرا از آن عکس نگرفتم.»

(ذکاء الملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰، ص ۳۱۰).

و جای دیگر این دستنوشته را چنین یاد نموده:

«نسخه مرحوم دکتر لقمان الدوله ادهم که هفده سال بعد از وفات سعدی تحریر شده. (از جناب دکتر علی‌قلی ادهم فرزند آن مرحوم از این نسخه پرسش کردم؛ با کمال تأسف فرمودند: گم شده).»

(خاطرات حبیب یغمائی، ج ۳، طایفه، ص ۱۳۳).

تصویر یک صفحه از دستنوشته کهنه متعلق به دکتر لقمان ادهم را در سعدی نامه (۱۳۱۶ هـ. ش.، میان صفحه‌های ۷۳۸ و ۷۳۹)، و سپس در مقالات فروغی (چ اساطیر، ۳/۵۶۶) به چاپ رسانیده‌اند.

در آنجا در پایان طیبیات می‌خوانیم که نوشته شده است: «... و قد نُقِلَ هَذَا مِن خَطِّ نَاطِلِمِ الْكِتَابِ؛ هُوَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ الْمُحَقِّقُ الْمَغْفُورُ مَشْرُفُ الْمَلَةِ وَالِدِ بْنِ مَصْلِحِ السَّعْدِيِّ نَوْرَ اللَّهِ قَبْرَهُ».

شادروان دکتر سید ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران (ج ۳، ق ۱، ص ۵۸۷ و ۶۰۷)، این تصویر را مورد استناد قرار داده و در گزارش و تحلیل بعضی مواد تراجم‌نگاشتی راجع به سعدی بدان ارجاع کرده است.

د) در کتابخانه «دیوان هند (این‌دیا آفیس)» در لندن، دستنوشته کهنه از کلیات سعدی هست که تاریخ استکتابش به ۷۲۸ هـ. ق. بازمی‌گردد.

در بعضی مواضع دستنوشته یادشده، رونویسگر تصریح کرده است که از روی خط سعدی کتابت کرده؛ لیک معلوم نیست این ادعا، بر فرض صحت، همه کتاب را در برمی‌گیرد یا بخشهای خاصی از آن را.

دقیق‌تر بگوئیم:

در این دستنوشته در پایان طیبیات آمده است:

«تمت الكتاب الطيبات [كذا] نقلت من خط المصنف و هو الشيخ الامام العارف العابد مشرف بن مصلح السعدی رحمة الله عليه و سلم».

در پایان خواتیم نیز آمده:

«تمت الكتاب الخواتيم [كذا] منقول من خط الشيخ العارف مشرف بن مصلح السعدی الشيرازي رحمة الله عليه».

باری، نظیر این ادعا مثلاً در ترقیمه «بدایح» یا «قصاید» یا «مقطعات» یا «خبیثات»، یا ترقیمه پایانی کل کتاب، تکرار نشده است.

به هر روی، نسخه دیوان هند، به گواهی متنش، تقابلی و معایی دارد، و محاسنی و امتیازاتی؛ و از این حیث، مانند غالب نسخه‌های قدیم و معتبر کلیات شیخ، نه شایان اعتماد کلی است، و نه دست از دامانش کوتاه توان داشت.

وصفی از این دستنوشته، در شعر العجم شیلی نعمانی (۲/۳۷) هست، و البته نه چندان دقیق (ولایحقی که بر ترجمه موجود کتاب شعر العجم، گوئیا پُر اعتمادی نتوان کرد).

ه) نسخه‌ای از گلستان سعدی در مجموعه‌ای (به شماره ۵۹۶۱) در کتابخانه ملک هست که رونویسگرش در اواخر محرم ۹۹۹ هـ. ق. از استنساخ آن فراغت یافته و گفته شده است که از روی خط سعدی کتابت گردیده.

(نگر: مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی، به کوشش دکتر منصور رستگار، ج ۲، ۱۳۵۷ هـ. ش.، ص ۱۹۶).



آیا این نسخه از همان نسخه‌ها نیست که تألیف گلستان را به ۶۶۲ ه. ق. راجع می‌کند و - چنان که بیاید - زنده‌یاد استاد مجتبی میثوی بکلی این مدعا را آحمقانه و نشانه جعل و تزویر قلم می‌دهد؟... فلیراجع.

(و شادروان استاد محمدتقی دانش‌پژوه در یادکرد از نسخه‌های آثار سعدی می‌گوید: «نسخه‌ای در وین هست به شماره ۵۴۳ که از روی نسخه مؤرخ ۶۷۰ نوشته از روی خط سعدی نوشته شده است.»)

(مقاله‌ی درباره زندگی و شعر سعدی، به کوشش دکتر منصور رستگار، ج: ۳، ۱۳۵۷ ه. ش.، ص ۱۹۶.)

(ز شادروان استاد میرزا عبدالعظیم خان قریب گرکانی، دستنوشتی از گلستان به خط بسیار خوش که گفته می‌شد به قلم میرعماد معروف کتابت گردیده است، به دست آورده بود که رونویسگرش در پایان دستنوشته مدعی شده بود که آن را به سال ۱۰۲۱ ه. ق. از روی نسخه‌ای که در سال ۶۶۲ ه. ق. به دست مصنف نوشته شده بوده استنساخ کرده است؛ و مرحوم قریب از روی همان نسخه به طبع گلستان دست یازید که در زمان خود از معتبرترین نسخه‌های چاپی گلستان سعدی در شمار آمد.

(نگر: کلیات سعدی، به اهتمام فروغی، ج امیرکبیر، ص ۲۱ و ۲۲.)

خود مرحوم قریب در معرفی دستنوشته یادشده نوشته است: «نسخه خطی متعلق به آقای یحیی خان مهدوی فرزند جناب آقای حاج امین الضرب... این نسخه به سال هزار و بیست و یک نوشته شده و به این شعر ختم شده:

خط استاد جهان میرعماد

که براو هر نفسی رحمت باد

بسیاری از گلستان‌های خطی و چاپی... به نظر نگارنده رسیده... در میان تمام این نسخ، پس از دقت تمام، نسخه آقای مهدوی جلب توجه نگارنده را نمود و اصح نسخ به نظر آمد. کاتب این نسخه که شاید میرعماد خوشنویس معروف باشد ادعا کرده است که از روی خط شیخ سعدی نوشته و مقابله نموده است.

تقریباً بیست سال قبل نسخه‌ای نظیر این نسخه با تمام مزایای آن به نظر این جانب رسید و یادداشتهای از روی آن نمود.

و آخر این دو نسخه به عبارت ذیل ختم شده:

تَمَّ الْكِتَابِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ هِيَ النَّسْخَةُ الْأَوَّلَةُ بِحِطِّ الْمُصَنِّفِ عَفَا اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ يَوْمَ السَّبْتِ فِي الْعَشْرِ الْأَخِيرِ مِنْ مُحَرَّمِ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَ سِتِّينَ وَ سِتْمَانَةَ يَوْمَ فَتْحِ شِيرَازَ وَ انْتِقَالَ الْمَلِكِ مِنْ آلِ سُلْغَرَ إِلَى غَيْرِهِمْ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ فَتَسْأَلُ اللَّهُ تَعَالَى الْعَفْوَ وَالْمَغْفِرَةَ.

از این قرار کاتب چون نسخه نفیسی به دست آورده بوده است مکرر به خط خود استنساخ کرده است و چنان‌که اطلاع حاصل کرده‌ام نسخه‌ای نیز در انگلستان به خط همین کاتب موجود می‌باشد... نویسنده [= رونویسگر]... هر چند ادعا کرده که از روی خط شیخ نوشته و بدقت مقابله نموده است، مع



هذا أغلاطٍ بسیاری در آن موجود است...»

گلستان، ج. قریب، تهران، ۱۳۱۰ ه. ش.، ص «قو» و «قر». (نیزنگر: همان، ص ۲۱۷ و ۲۱۸).  
زنده یاد فروغی ضمن ارج نهادن به نسخه‌ای از *گلستان* که از سوی مرحوم قریب انتشار یافت، می‌گوید:

«پس از تأمل در آن، و مطابقه با بعضی نسخه‌های کهنه دیگر، چنین به نظر می‌رسد که آن نیز کاملاً مطابق با نسخه اصل *گلستان* نیست و نویسنده [رونویسگر] یا خود باز تصرف در عبارات شیخ را روا دانسته یا نسخه‌ای که از آن رو نقل کرده، بلاواسطه منقول از خط شیخ نبوده و در نسخه‌های واسطه تصرفات به عمل آمده...»

*کلیات سعدی*، ج. امیرکبیر، ص ۲۲).

علامه استاد مجتبی مینوی در مکتوبی که از آنقره خطاب به مدیر مجله *نیما* قلمی کرده بوده و آن زیر نام *تحقیقاتی درباره کلیات سعدی* در مجله *نیما* (س ۱۱، ش ۹ / آذرماه ۱۳۳۷ ه. ش.) به چاپ رسیده است، نوشته:

«... چند کلمه هم در باب نسخه‌ای که مأخذ جناب آقای میرزا عبدالعظیم خان قریب گرکانی در چاپ *گلستان* بوده است، بد نیست گفته شود:

آن نسخه را قریب ۳۲ سال پیش ازین در دست مرحوم میر محمدعلی میرخانی اَدیب السادات از اعضای اداره تندنویسی مجلس دیدم که در دستمالی ابریشمی پیچیده و آورده بود به کتابخانه مجلس شورای ملی بفروشد و

می‌گفت: تعلق به دستگاه حاجی امین‌الضرب دارد. با آن که می‌خواست به پانزده تومان بفروشد، نه مرحوم اعتصامی مدیر کتابخانه آن را خرید و نه بنده طالب شدم، چون که آثار جعل و تزویر بر سرپای آن لایح بود. نسخه به خط شکسته نستعلیق عهد قاجاریه و بر روی کاغذ رقعۀ روسی متعلق به دوران ناصرالدین شاه نوشته شده و مع هذا خط استاد جهان میرعماد خوانده است. کاتب گوید: فقیر بی‌بضاعت این نسخه شریف را از خط حضرت شیخ نقل نمود و مقابله کرد در اواسط شهر محرم الحرام سنۀ احدی و عشرین و الف و خاتمه‌ای که به گفته این کاتب به خط شیخ بر آخر نسخه منقول عنها دیده می‌شده است این بوده که: تم الكتاب بحمدالله عزوجل و هی النسخة الاولة بخط المصنف عفاالله تعالی عنه یوم السبت فی العشر الاخیر من محرم سنة اثنتین و ستین و ستمائة یوم فتح شیراز و انتقال الملك من آل سلغری غیرهم... و احمق نفهمیده بوده است که اگر کتاب در ۶۵۶ تألیف شده است و تمام شده است چرا باید نسخه‌الاوله! به خط مصنف در ۶۶۲ کتابت شده باشد.

مع هذا بنده از روی نسخه چند یادداشتی کردم، از آن جمله یک بیت شیرازی که در آخرین حکایت از باب ضعف و پیری آمده است:

... پس او را که جوان باشد با من دوستی چه صورت بندد، شیرازی: پیر هفطائله جونی میکند / عشق مقری شخی‌ه بونی چش روشست، پارسی: زور باید نه زر که بانورا الخ.



دستنوشته محفوظ در «دیوان هند» هم که تاریخ ۷۲۸ ه. ق. دارد، با همه دیرینگی و اهمیتش، آن اندازه به آشفتگی دچار است که باز چندان جلب توجه نمی‌کند.

البته اینها همه دستنوشته‌های قابل اعتنائی است، اما شاید نه چندان که مثلاً دستنوشته ناقص بزرگزاد اصفهانی، یا دستنوشته بسیار نفیس عبدالصمد بیضاوی مؤرخ ۷۲۰ و ۷۲۱ ه. ق.

در واقع، کیفیت متن دستنوشته‌هاست که توجه سعدی‌شناسان بزرگی چون زنده‌یاد محمدعلی فروغی و شادروان دکتر غلامحسین یوسفی را به خود جلب کرده است، و از همین روی، نسخه‌هایی چون دستنوشته بزرگزاد یا دستنوشته بیضاوی را بر دیگر نسخه‌هایی که در اختیار داشته‌اند رجحان داده و به متابیت اساسی تصحیح خویش اختیار کرده‌اند.

همین اهمیت کیفیت، الزام می‌کند که سعدی‌پژوهان، پژوهش‌های گسترده‌تری را در ارزیابی متن و محتوای دستنوشته‌ها صورت دهند و بیش از پیش نسخه‌ها را از دید ضبطهائی که ارائه می‌کنند عیارسنجی نمایند، تا صرف تاریخ‌ها و نسبت‌ها.

### ۱۱۱. «سهل‌انگاری» در «سهل» انگاری زبان سعدی

آقای دکتر ضیاء مؤجد، در تکنگاری نسبتاً معروفشان درباره سعدی، نوشته‌اند: «... اصولاً فضای ما از قدیم به کلام پیچیده و دشوار عنایت زیادی داشته‌اند و حل لغز و معما را هنری می‌دانسته‌اند. اگر انوری و خاقانی بیش از سعدی برای آنها جذبه داشته به دلیل این بوده است که می‌توانسته‌اند شرح مشکلات دیوان انوری بنویسند و حل معضلات اشعار خاقانی تألیف کنند.

در مثنوی مولوی بیت‌هایی که شعر ناب باشند کم نیست و این‌گونه بیت‌ها اغلب بلکه تمام آنها ساده و روانند و به همین دلیل مولوی‌شناسان به سادگی از آن گذشته‌اند و می‌گذرند. اما وقتی به بیت ضعیفی چون:

عقل اول راند بر عقل دوم ماهی

از سرگنده گردنی ز دم

می‌رسند، ناگهان به وجد می‌آیند و بحث‌ها برمی‌انگیزند که گنده به ضم حرف اول است یا فتح آن. مولوی‌شناسی نیست که بر سر این بیت قال و أقولی نکرده باشد. در مورد حافظ نیز در غزل‌ها و بیت‌های سلیس و فصیح او چیزی نمی‌یابند اما به بیت‌های هندی‌واری مانند:

چشم جادوی تو خود عین سواد سحر است

این قدر هست که این نقطه سقیم افتاده است

که می‌رسند چه وجوه ناموجهی که بر نمی‌شمارند و چه احتمال‌ها که نمی‌دهند. به سعدی هم که می‌رسند سخنی از آنان در باب طنز بی‌یتی چون:

گفته بودی همه زرقند و فسوسند و فریب

سعدی این نیست ولیکن چوتو فرمایی هست

نمی‌شنویم، و یا از ساختارهای نحوی زیبایی چون:

است، ولی تاریخ ندارد. مرحوم حاجی معتمدالدوله فرهاد میرزا بعضی از اوراق محذوفه آن را [ظ. = اوراق افتاده آن را] به خط مرحوم میرزا علی نقی خوشنویس شیرازی در سال ۱۲۹۶ هجری قمری نویسانده است و در حاشیه طیبات شرحی فصیح و بلیغ در این باب نگارش یافته. نسخه مغلوطی است ولی جامع است. (رهاورد حکمت، ۳۷۵/۱).

(این «میرزا علی نقی خوشنویس شیرازی» که به خواسته فرهاد میرزا نسخه کهنه را تکمیل و ترمیم کرده است، آیا والد همان میرزا محمودبن علی نقی شیرازی، کاتب کلیات سعدی مصحح شوریده، نیست؟).

مرحوم حکمت در گزارش گشایش عمارت جدید آرامگاه سعدی به دست شاه مخلوع و ثریا در یازدهم اردیبهشت ۱۳۳۱ ه. ش. هم نوشته است:

«... کتاب دیوان خطی کهنسال شیخ را که از اصفهان فرستاده شده و هدیه به آرامگاه کرده‌اند ملاحظه کردند.»

(رهاورد حکمت، ۳۵۵/۲).

پس این هم یک نسخه دیگر! (آیا دستنوشته اخیرالذکر همان نسخه بزرگزاد اصفهانی نبوده است؟).

### ۱۱۰. تذکری در اعتبارسنجی نسخ آثار سعدی

در زده‌بندی اعتباری دستنوشته‌های برجای مانده از آثار شیخ شیراز، تجربه نشان می‌دهد که پُر نباید فریفته تاریخ کتابت، یا شیفته ادعای رونویسی از خط شیخ شد.

از دیباجه گلستان، نسخه بسیار کهنه‌ای در کتابخانه آستان قدس رضوی ع- هست مؤرخ ۷۰۰ ه. ق. که تصویر متن آن در نقد و تصحیح متون استاد نجیب مایل هروی (چ: ۱، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹ ه. ش.، صص ۱۸۸-۱۸۴) مندرج است. این دستنوشته که ای بسا «کهن‌ترین نسخه موجود از دیباجه گلستان سعدی است»، «مملو است از اغلاط و إسقاطات و اشتباهات کاتب» (نقد و تصحیح متون، مایل هروی، صص ۱۸۸)؛ وزین‌رو، از چشم‌انداز تحقیق و تصحیح متن گلستان چندان به کار نمی‌آید.

نسخه خطی کهنه‌ای از کلیات سعدی در کتابخانه فرهنگستان علوم تاجیکستان در شهر دوشنبه هست که در چند موضع تاریخ دارد: در پایان بدایع ۶۳۰ ه. ق. در پایان گلستان ۶۵۳ ه. ق. و در پایان قطعات و رباعیات ۶۶۹ ه. ق. صحت و أصالت این تاریخچه که دستنوشته یاد شده را یادگار زمان حیات شیخ اجل نشان می‌دهد، البته محل تردید فراوان است و بررسی ضبطه‌های این دستنوشته چندان توجه سعدی‌شناسان را به آن جلب نکرده است (سنج:

گلستان، چ یوشفی، صص ۱۹ و ۲۰؛ و: بوستان، چ همو، صص ۱۴).<sup>(۲)</sup>

مرحوم رستم موسی اوغلی علی‌یف، از سعدی‌شناسان آران، در تصحیح بوستان و گلستان سعدی، بر این دستنوشته تاجیکستان پُر تکیه کرد و بسیار بدان بها داد؛ ولی در عمل، متن ویراسته وی آن قدرها چنگی به دل اهل نظر نَرَد!<sup>(۳)</sup> (۴)



نه آن چنان به تومشغولم ای بهشتی روی  
 که یاد خویشتم در ضمیرمی آید  
 بی‌تو در دامن گلزار نخفتم یک شب  
 که نه در بادیه خار مغیلان بودم  
 و یا بیان حماسی - تَغزَلی غزلی چون:  
 فرخ صبح آن‌که تو بروی گذر کنی  
 فیروز روز آن‌که تو روی نظر کنی  
 ای آفتاب دولت و ای سایه همای  
 بر ما نگاهی از تو تماست گر کنی  
 دانی که رویم از همه عالم به سوی توست  
 زنهار اگر توری به سوی دگر کنی

حرفی به میان نمی‌آید... بلکه آنچه بیش از هر چیز آنان را برمی‌انگیزاند - در واقع برانگیخته است - ترکیب لغزواری چون *قصب الجیب* است. در *گلستان*، بی‌اغراق هیچ آدیپ سرشناسی نیست که به جنگ این معما نرفته باشد. در *گلستان*، تصحیح یوسفی، خلاصه این تحقیقات در سه صفحه آورده شده که از طولانی‌ترین توضیحات کتاب است. از *قصب الجیب* که بگذریم، نوبت به حلّ معمای لغت سمیلان در این بیت *بوستان* می‌رسد:

سمیلان چو می‌برنگیرد قدم  
 وجودی است بی‌منفعت چون عدم...  
 و معنای عتابی در این بیت:  
 اُبلهی صد عتابی خارا  
 گریپوشد خری است عتابی  
 و معنای این بیت از *گلستان*:  
 امروز دو مرده پیش گیرد مرگن  
 فردا گوید تریبی از آنجا برکن...  
 و یا این بیت:  
 هم چنان از نهیب برد عجز  
 شیرناخورده طفل دایه هنوز...

خوشبختانه این موارد در آثار سعدی آن چنان انگشت شمار است که نمی‌توان کتابی در حلّ مشکلات دیوان سعدی نوشت.»

(سعدی، ج: ۵، صص: ۳۲۳، با اصلاح یک غلط حروفنگاشتی).

این سخنان و مدعی آقای دکتر موجد که در رساله موجد ایشان به اطناب گرانیده است، لحن آشنائی دارد. این لحن سرزنشگرانه و ناسپاسانه در حقّ مُتَتَبِعَانِ سُنَّتِ ادبی و آدبِ سُنَّتِی، چیزی است که در نوشتارهای مُتَجَدِّدَانِ ادبِ ایرانی مکرر شده است؛ و البته اگر از آنچه سلف ایشان - چون احمد شاملو - به قلم آورده‌اند، به مراتب نژیه‌تر و مؤدبانه‌تر و متین‌تر است به گمان من، از قضا، آن را باید گروگان تربیت سُنَّتِی و آدبِ نَفْسِ آقای موجد دانست.

گذشته از لحن کلام، در سخنان آقای موجد مدعیات ریزی هست که گویا

بیشتر معلولِ نگاهیِ احساسی و عاطفی است تا دقتی علمی و منطقی. آنگونه که این آبجدخوان دریافته است، آنچه مولوی شناسان را به گفت‌وگوی از «گنده» و «گنده» واداشته، نه «وجد»ی است که از مواجهه با آن بیست ضعیف مولوی می‌یابند، بلکه ضرورتِ ایضاح این بیتِ دشوار در کنار دیگر بیت‌های مشنوی است، تا زمینه فهم و دریافتی یکدست‌تر و روشن‌تر از منظومه فکری و زبانی مولوی فراهم گردد.

در مواردی مثل «قصب الجیب» و «سمیلان» و «سوادِ سحر» نیز، داستان از همین قرار است.

اگر هم بر مشکیلات و معضلات شعرِ آنوری و خاقانی شرح نوشته‌اند، نه از آن روست که آنوری و خاقانی برای ایشان «جذبه»ای بیش از سعدی داشته؛ بلکه چون دُرشتناکی‌های هویدا و گِره‌های فُروبسته در کلام آنان بیشتر است، پس کوششِ بیشتری را هم برای هموارسازی و گِره‌گشائی اقتضا می‌کرده.

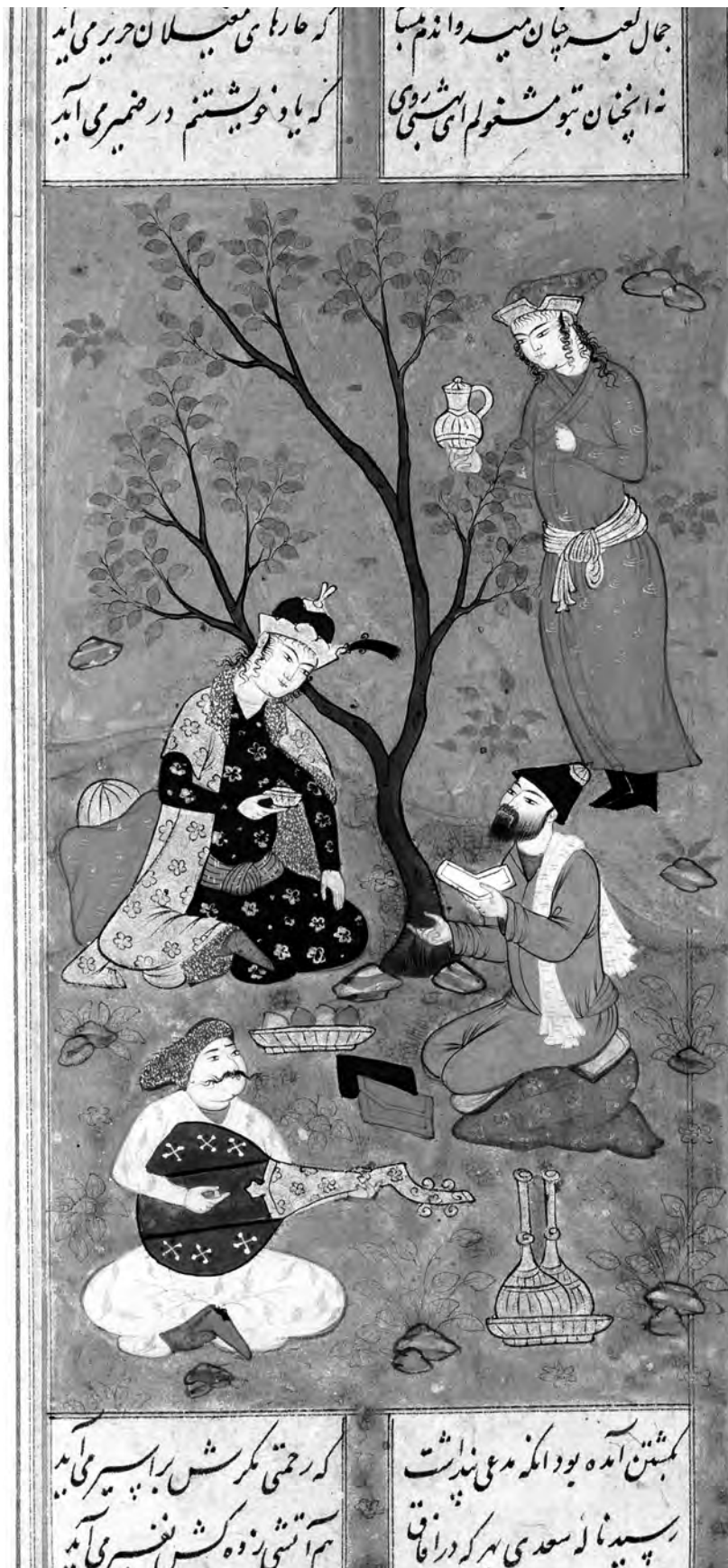
بعید می‌دانم آقای موحد، با همین اندازه آشنائی که با تاریخ ادب و فرهنگ و اندیشه گذشته ما دارند - و به جای خود شایان تقدیر است -، براسی معتقد باشند که ادبای سنتی و فضیلتی پیشین ما واقعاً خاقانی و آنوری را بر سعدی ترجیح می‌نهادند و بیش از سعدی مورد مطالعه و مراجعه قرار می‌داده‌اند!... لااقل شواهد و اسناد تاریخی و شمار نسخه‌های خطی و مُندرجات همان تذکره‌هایی که آقای موحد پُرعلاقه‌ای به آنها نشان نمی‌دهند، برخلاف چنین پنداری گواهی می‌دهد.

چنین داوریه‌های شتابناکِ احساسی، اگرچه در نقد ادبی نقاد متجددمآب ما کم نیست، براننده قلمِ دکتر ضیاء موحد که سالهاست می‌کوشد گامی دانشورانه در شناخت سعدی برگردد، نیست؛ و به هر روی، از قلمرو واقع‌بینی و نقد نریه بیرون است.

یکی از فضیلتی جوان این روزگار که همشهری من و آقای دکتر موحد نیز هست، جائی نوشته است - و چه خوب هم نوشته است! - که:

«مسخره کردن تحقیقات ادبی و گوشه و کنایه زدن به آنها، سابقه‌ای طولانی دارد... در این سالها بخصوص از طرف شعرای نوپرداز، بارها ادبای راستین به مرتجع بودن و فسیل بودن و... متهم شده‌اند. خصوصاً وقتی بعضی از اینان خواسته‌اند به سمت متون کهن بروند، اول از همه، [أحياناً] برای توجیه تنبلی و کم‌کاری خود، از این حرفها زده‌اند. شمس لنگرودی در رباعی محبوب من، سپانلو در بهترین رودکی، شاملو در دیوان حافظ، همه کم و بیش در ابتدا به این شگرد توشل جسته‌اند. گویی تحقیق و تتبع و غور در متون و کتابهای کهن، کاری مُرتجعانه است و حرفهای ذوقی و هردم‌بیل زدن، مساوی متجدد بودن!» (بخارا، ش ۱۰۰، ص ۴۲۲ و ۴۲۳ - از نگاهی به کتاب «این کوزه‌گر دهر»، به قلم آقای محمدرضا ضیاء -)؛ و البته این، همه داستان نیست.

دور افتادن جزئیات به اصطلاح روشنفکری ادبیات متجدد از واقع‌بینی و نقد هنری سالم، گاه به اندازه‌ای است که فی‌المثل می‌بینید دکتر اسماعیل خوئی و مصاحبه‌گری که او هم به همان جزئیات تعلق دارد، در مصاحبه‌ای که





سواحل آسیای صغیر و شام». (چ اصفهان، ۱۳۱۶ ه. ش. ص ۵۸).  
 گویا چنین نیست؛ ولی حقیقت آنست که نوعی اضطراب گریبانگیر بیانات  
 شمار دیگری از کسانی هم که درباره «مغرب» در این داستان سخن گفته‌اند،  
 هست؛ و همین اضطراب روشن می‌دارد که معنای نسبتاً ساده «مغرب» هم از  
 برای شماری از قدام و معاصران ما مشکل افتاده است. یکی از شراح بوستان که  
 در شبه قاره بوده است، در ایضاح و شرح همان حکایت «قضا را من و پیری از  
 فاریاب / رسیدیم در خاک مغرب به آب» گفته است:

«خاک مغرب: ملک شام»؛ «مغرب در محاوره زمان حال، ملک یورپ را  
 گویند که انگلستان و جرمن و فرانس و اتلی و روس و حصه [ای] از تُرک و غیر  
 ذالک اند» (بوستان، به اهتمام و تحشیه مولوی نقیب أحمد دیوبندی، پشاور:  
 اسلامی کتب خانه، ص ۲۳۳).<sup>(۶)</sup>

این «ملک شام» توضیح درست و سراسری از برای «مغرب» نیست.  
 «مغرب»، در جغرافیای اسلامی، نام شناخته شده و بسیار معروفی بوده است.  
 شادروان دکتر غلامحسین یوسفی در توضیحاتی که بر بوستان افزوده است،  
 در گفت‌آورد از فرهنگ فارسی آورده:

«خاک مغرب: مغرب نامی است که عربها به شمال غربی افریقا داده‌اند. ناحیه  
 مغرب شامل شبه جزیره بزرگی است که مسلمین آن را در قدیم مغرب الأقصى  
 می‌نامیدند و به سه کشور مراکش، الجزائر و تونس تقسیم می‌شد.»  
 (بوستان، چ یوسفی، ص ۳۱۱، ذیل ۱۸۳۷). (نیز نگزنگستان، چ یوسفی، ص ۳۷۷).

به نظر می‌رسد که همین توضیح، صحیح است و مقنع.  
 در شرح حال سعدی که در پایان چاپ سنگی کلیات وی به تصحیح شوریده  
 شیرازی درج گردیده است، «مغرب» را «مراکش» معنی کرده‌اند؛ که گویا  
 تخصیص بلاوجهی است.

آقای دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان در کتاب سعدی شاعر عشق و زندگی  
 نخست (چ: ۱، ص ۸۲؛ نیز سنج: ص ۹۱، بند نخست)، مقصود از «خاک مغرب»  
 را خصوصاً «مراکش» گفته‌اند؛ لیک پسان تر خود از آن تصریح و تخصیص  
 عدول کرده و نوشته‌اند:

«مغرب معمولاً به صفحات اسلامی شمال غربی افریقا اطلاق می‌شد، خاصه  
 به مراکش، که در دوره ما هم رسماً مغرب نامیده می‌شود، البته پس از استقلالش  
 از فرانسه بعد از جنگ جهانی دوم. اما در این‌که منظور سعدی از خاک و دیار  
 مغرب، مراکش است می‌توان تردید کرد. به کدام دلیل؟ به دلیل آن‌که سعدی  
 دریای مدیترانه را بلااستثناء دریای مغرب خوانده است. از آنچه [!؟]؛ تا آنجا  
 که [من می‌دانم، به مدیترانه بحرالروم یا دریای روم (روم) به همان معنای  
 آسیای صغیر، گاهی به اضافه یونان] می‌گفتند و گاهی هم بحر آبیض یا دریای  
 سفید، در مقایسه با بحر احمر یا دریای سرخ.

منظور سعدی از دریای مغرب بی‌شک دریای مدیترانه بوده. دو مثال می‌زنم  
 که جای تردید باقی نمی‌گذارد. در همان حکایتی که می‌گوید از آن دانشمند عرب  
 (از اهالی لبنان) که به جامع دمشق آمده بود، و روزی به هنگام وضو ساختن

در اوایل سال ۱۳۵۱ ه. ش. انجام گرفته است، همداستان می‌شوند که خود  
 «سعدی» اصلاً «شاعر» نیست! و تنها یک «ناظم» است! (نگز: جمال با مدعی،  
 دکتر اسماعیل خوئی، چ: ۲، ص ۱۰۷).<sup>(۵)</sup>

بگذریم، گمان این طالب علم - احسن الله احواله! - این است که از باب در  
 پیچیدن در «قصب الجیب» و «سمیلان» نباید بر ادیبان پیشین و واژه‌پژوهان  
 دیرین خُرده‌ای گرفت. اینگونه بذلِ جهدها از برای حلّ عویصات، سزای  
 تحسین است. اگر جای خُرده‌گیری باشد، آنجاست که در حلّ کثیری از دیگر  
 دشواریهای شعر و نثر سعدی چنین دقتها را کار نفرموده و آستین اهتمام در  
 نوردیده و با بسیاری از دشواریهای کلیات سعدی، سهل‌انگارانه رویارو شده‌اند!  
 اشتباه بزرگی که بسیاری از آن ادبای سنتی داشتند و از قضا آقای موجد نیز  
 در آن با ایشان هم‌خرفه، بل پیشروتر از ایشان اند، همین پندار بود که در پایان  
 کلام آقای موجد آمده است: مُعضلات آثار سعدی، اندک‌شمار - یا به قول ایشان:  
 «انگشت‌شمار» - است و به «کتابی در حلّ مشکلات دیوان سعدی» حاجت  
 نیست.

«سهل» انگاری و «سهل‌انگاری» ی کثیری از ادبای قدیم و جدید ما، درست  
 در همین جاست.

اگر مراد از مشکلات یک متن ادبی، تنها مُفردات ناشناخته غریب و شاذ و  
 لغات وحشی و رَمنده و رمانده باشد - انسان که غالباً در قدیم چنین رویکردی  
 وجود داشت. آری، چنین مواردی در شعر و نثر سعدی نسبتاً کم است؛ هر چند  
 باز «انگشت‌شمار» نیست. اما اگر با نگاهی دقیق‌تر، واژگان مبهم ولی آشنا،  
 و ترکیبات و تعبیر بَعْرَج، و اشارات ناروشن و پرسش خیز، و مواضع تردید در  
 خوانش، و شذوذات صرفی و نحوی و... را هم در زمره مشکلات متن قلم  
 دهیم - که بواقع نیز چنین است -، در این صورت شمار مشکلات و مُعضلات نثر و  
 نظم سعدی بسی بیش از آن خواهد بود که به تصوّر ابتدائی درآید.

اگر چنان‌که در نوشتارهای دیگر نشان داده‌ام، کثیری از پژوهندگان  
 و بررسندگان میراث مکتوب شیخ شیراز در فهم یا توضیح واژگان و تعبیر  
 بظاهر ساده‌ای چون «فقیه» و «قبا» و «سخری» و «چسبیدن» و «عجمی» و  
 «نقط‌انداز» و «هندو» و... در سخن وی درمانده یا فرو لغزیده‌اند، از همین باب  
 است که امثال آقای دکتر موجد علی‌رغم سالها سعدی‌خوانی و سخن راندن و  
 قلم فرسودن البته مشکور در این زمینه، هنوز «سهل‌انگاری» و تسامح می‌کنند و  
 زبان سعدی را «سهل» و زودبای می‌انگارند.

## ۱۱۲. خاک مغرب

مرحوم شیخ جابری در کتاب سرگذشت شیخ بزرگوار سعدی از یک مأخذ فرنگی در  
 باب سعدی نقل می‌کند که نویسنده آن، «... در بیان شعر شیخ:

قضا را من و پیری از فاریاب

رسیدیم در خاک مغرب به آب

از خاک مغرب قصید شیخ را به ملک ایتالیا می‌داند، نه به شمال افریقا یا به

بنیاد «سعدی‌شناسی» شیراز که در باب سعدی کارهای «جهانی» می‌کند، صد البته برای گام پیش نهادن و کم‌خدمت بستن در این باره، از همه کس سزاوارتر است؛ چه، لابد معلوم ساختن تکلیف چنین دستنوشتی را از بیان مُشابهات داشته و نداشتۀ سعدی و پوشکین فریضه‌تر می‌شناسد!

۳. نمونه را، توانید نگرینست به: داوریهایی استاد دکتر محمدعلی موحد در باب تصحیح و طبع گلستان علی‌یف که در نقد استاد بر کتاب یاد شده (در مجله راهنمای کتاب) آمده است.

۴. از کسانی که در ایران در باب سعدی قلم زده‌اند و این نسخه را بسیار ارج نهاده‌اند، عجلالۀ تنها آقای «ناصر پوربیرا» را به یاد می‌آورم (سنج: مگر این پنج روز، ج ۱، ص ۷۷ و ۷۸)؛ که پنداری مُدعیات «رُفقا» ی آن سوی آرس را در باب این دستنوشته بسیار جدی گرفته است. وی که به گواهی آنچه در باب سعدی تسوید کرده، علی‌رغم برخی تگاپوها و جست‌وجوگری‌هایش، نه سعدی‌پژوهی اهلینت‌مند است، و نه متن‌شناسی مَطَّلِع، بی‌گفت‌وگو، «انگیزه» ی کافی برای کار داشته و لااقل بعضی ضبطهای دلخواه خویش را در این دستنوشته می‌یافته است؛ همان‌گونه که «انگیزه» ی کافی داشته، نسخه کهن محفوظ در «دیوان هند» لندن را، ریخته قلم کاتبی هندی تصور کند و بر بنیاد آن افسانه‌ای بریافد! (سنج: همان، همان ج، ص ۷۹)؛ حال آن‌که نه نام کاتب و نه خط کتاب و نه شیوه کتاب‌آرایی در نسخه، هیچیک، با هند نسبتی ندارد؛ بلکه از بعضی یادداشتهای شاید بتوان حدس زد که نسخه مذکور مدتی در بلاد عثمانی بوده باشد. همین!... ولی «چون غرض آمد...»، از نام «دیوان هند (این‌دیا آفیس)» نیز می‌توان کاتب هندی توهم کرد. نمی‌توان!؟

۵. علی‌المتقول، «احمد شاملو» نیز که در عالم تعامل با میراث‌های کهن دسته‌گل‌های لا تُعَدُّ و لا تُحصى به آب داده است، و در این عالم آوازه‌اش از برادر نامی حاتم طائی نیز بلند است!، «بارها گفته بود که شعرای کلاسیک ایران، همگی ناظم‌اند، بجز سه تن: حافظ، مولوی، خیام» (بخارا، ش ۱۰۲، ص ۴۹۲- از مقاله «ریاضیات خیام» به روایت احمد شاملو به قلم محمدرضا ضیاء-؛ و طنزهای روزگار بلعجب را همین بس که «در هر سه اثری که او [= شاملو]، [در آنها] اشعاری به نام این سه تن خوانده، شعرهایی هست که از ایشان نیست» و «واقعاً اگر در تاریخ ادبیات ما فقط همین سه نفر شعرواقعی گفته‌اند، چطور ایشان وقتی شعرهای دیگری به اسم این سه تن دیده‌اند، نتوانسته‌اند تشخیص بدهند که نظم است و به نظرشان این‌هایی که خوانده‌اند شعرواقعی آمده است!؟ ... این یعنی خود ایشان به طور ضمنی [و ناخواسته] پذیرفته‌اند که این شعرها، شعرهایی خوب است، [و] پس بجز این سه تن، تاریخ ادبیات ما باز هم شاعر واقعی دارد!؟! (همان، همان ص).

۶. شماری دیگر از شارحان و مُحشِنان بوستان در شبه قاره که من آثارشان را (عمده) در قالب چاپهای سنگی) وازسیده‌ام، به هیچ روی گردِ ایضاح «مغرب» نگشته‌اند؛ و این، خالی از عجبی نیست.

۷. دوستان این‌گونه پیگیری‌ها، خوبست به خدو/العالم فرونگردند. همچنین یادکرد همدوش و در عین حال علی‌جده «مصر» و «مغرب» در کتابهایی چون *مُجمل‌التواریخ و القصاص* شایان تأمل است.

از منتهای هم‌روزگار با سعدی نیز نمونه‌هایی قابل تأمل و شایسته تدقیق فراوان است. توجه به بخش‌بندی «مغرب» کهن به «مغرب اقصی» و «مغرب اوسط» و «مغرب ادنی» و تأمل در حدود «مغرب ادنی» که بظاهر مؤسَّع‌ترین برداشت را از مرزهای شرقی «مغرب» کهن پیش رویمان ترسیم می‌کند، از برای إدراک غرابت تطبیق «مغرب» با «مصر» بسنده می‌نماید.

در پرکه کلاسه افتاد و نزدیک بود غرق شود، می‌خوانیم که یکی از اصحاب آن دانشمند از او پرسید: یاد دارم که شیخ به روی دریای مغرب برفت و قدمش تر نشد. امروز را چه حالت بود که در این قامتی آب، از هلاک چیزی نماند؟ جوابی که او داد در این مقاله مطرح نیست. ولی وقتی می‌گویند یکی از اهالی لبنان روزی بر دریای مغرب راه رفت منظورشان جز دریای مدیترانه نیست. مثال دوم، در همان حکایت احتمالاً ساختگی گفتگوی سعدی با آن بازگان در جزیره کیش، سعدی می‌گوید: گاه گفتمی که هوای اسکندریه دارم که هوایی خوش است؛ باز گفتمی نه، که دریای مغرب مشوش است. و اسکندریه در کنار دریای مدیترانه است.

پس وقتی سعدی ... می‌گوید: رسیدیم در خاک مغرب به آب، و در دیگری: معلم کتّابی دیدم در دیار مغرب، منظورش شمال شرقی آفریقا است؛ منظورش مصر (و به احتمال خیلی کمتر) لیبی ست، نه مراکش. چون مصر هم‌جوار شام و فلسطین بود، نه -مانند مراکش- در آن سر دنیا. چون مصر، هم از نظر سیاسی و هم علمی هم فرهنگی یکی از مهم‌ترین سرزمینهای اسلامی بود؛ اساساً [؟]. ولی به‌ویژه برای مسلمین خاورمیانه. و چون سعدی می‌گوید لبنان و اسکندریه در کنار دریای مغرب‌اند، و در جاهای دیگر صحبت از خاک مغرب و دیار مغرب می‌کند. ...

(همان، ص ۹۲ و ۹۳).

#### می‌نویسیم:

این‌که «دریای مغرب» همان دریای مدیترانه است، سخن مشهوری است (-از جمله- سنج: *گلستان*، چ یوشفی، ص ۳۲۹؛ و: ...). ولی این‌که مقصود از «خاک مغرب»، «شمال شرقی آفریقا»، به‌ویژه «مصر»، باشد، سخن بسیار غریبی است. آیا در زمان سعدی، «مغرب» خواندن شمال غربی آفریقا، به‌ویژه «مصر»، امر مُتعارفی بوده است؟! ... آیا وقتی آنروزگاریان از مغرب و بلاد مغرب و دیار مغرب سخن می‌راندند، مرادشان همان صفحات شمال غربی آفریقا نمی‌بوده است؟! ... فتأمل تأملاً جیداً. (۷)

#### پینوشته‌ها

۱. توضیح این نکته از برای بعضی دانشجویان، بیراه نیست که: «الحمد لولیه»، یعنی: «الحمد لولیه الحمد»؛ و مقصود از «ولیه الحمد» البته خداوند تعال است. نظیر این تعبیر باز هم در متون قدیم هست؛ از جمله، عبدالرحمن جامی، *الفوائد الصبائیة* ی معروف خود را که به نام شرح جامی زبانزد و دست‌گرد طلبه علوم بود، با این عبارت می‌آغازد: «الحمد لولیه و الصلاة علی نبیه و علی آله و أصحابه المتأدبیین بادیه».

۲. افتخار «کشف» این دستنوشته کلیات سعدی را به فارسی پژوه روسی، «الکساندر بلدروف» (طابع بدایع‌الوقایع) نسبت می‌دهند و گفته‌اند که وی با همکاری یکی از پژوهندگان تاجیکستانی، به نام «شاهنشایف»، درباره آن نسخه «تحقیقات جالب» ی کرده و منتشر ساخته است (نگر: *بدایع‌الوقایع*، ج بنیاد فرهنگ ایران، ار «ده»).

ای کاش کسی از ادبای تاجیکستان یا ایران، آن «تحقیقات جالب» را به خط و زبان فارسی انتشار دهد، و از این رهگذر همه دوستان در تحقیق در آثار شیخ شیراز را گروگان مهربانی خود سازد.